فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc209452632)

[مبحث چهارم 2](#_Toc209452633)

[احتمالات در قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ 2](#_Toc209452634)

[بررسی احتمالات 2](#_Toc209452635)

[اصل اصول عقلایی 3](#_Toc209452636)

[احتمال چهارم 3](#_Toc209452637)

[اشکال در احتمال چهارم 4](#_Toc209452638)

[تکرار مطلب 4](#_Toc209452639)

[راه حل اشکال 4](#_Toc209452640)

[تکرار مطلب 4](#_Toc209452641)

[تفاوت راه حل دوم و سوم 5](#_Toc209452642)

[مبحث پنجم 6](#_Toc209452643)

[بررسی مفردات آیه 6](#_Toc209452644)

[بررسی واژه تبرج 6](#_Toc209452645)

[حاصل سخن 7](#_Toc209452646)

[بررسی واژه الجاهلیه 8](#_Toc209452647)

[بررسی واژه الْأُولَیٰ 8](#_Toc209452648)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط**

# پیشگفتار

بحث در دومین دلیل و دومین آیه شریفه‌ای بود که ممکن بود به آن استدلال شود برای حرمت یا کراهت اختلاط با نامحرمان.

آن عبارت بود از آیه ۳۲ سوره احزاب، یَا **﴿نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾** تا به اینجا رسید که **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾**

دو سه آیه در این آیه ممکن بود مورد استشهاد قرار بگیرد و اولین آن عبارت بود **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾**.

# مبحث چهارم

در مورد این آیات چند نکات را در دو سه بحث کلی تقدیم کردیم و به مسئله چهارم رسیدیم که در خصوص قرنَ بود.

ابتدا در این مبحث چهارم مفردات آیه را اشاره کردیم که مهم خود قرنَ و مصدر آن و منشأ اشتقاق آن بود که به سه احتمال اشاره شد.

بعد در مورد ترکیب **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** احتمالات را ذکر کردیم.

# احتمالات در قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ

۱- این که **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** اصولاً مورد عنایت و تأکیدی به عنوان امر مستقل نباشد بلکه تمهیدی است برای بیان لا تبرجنَ.

۲- این بود که حکم روی ترکیب از قرنَ و لا تبرجنَ آمده است.

۳- این بود که کنایه از عدم اختلاط باشد، قرنَ در مقام اراده جدی، مقصود لاتختلطنَ است.

۴- این است که هیچ کدام از این سه وجه که به نحوی خروج از قواعد و ظواهر اولی است را نگوییم؛ بلکه بگوییم **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** یعنی در خانه خود باشید و استقرارتان در بیوتتان باشید، یعنی در خانه باشید.

## بررسی احتمالات

گفتیم طبیعی است که آن احتمالات یک و دو و سه، خروج از قواعد اولیه در استظهارات در کلام است برای اینکه در احتمال اول بگوییم این یک امر تمهیدی و مقدمی برای چیز دیگری است، این خلاف اصل است، اصل این است که جمله‌ای که در کلام مولا به ویژه به صورت امر و نهی درمی‌آید، آن جمله‌ای است که موضوعیت دارد و تأسیس می‌کند و اصالة الموضوعیه، اصالة الحقیقه، اصالة عدم الکنایه و امثال آن بر آن حاکم است.

احتمال دوم اینکه ترکیب این دو یک چیز را بخواهد بگوید، آن هم خلاف اصول حاکم بر ظواهر هست.

ممکن است کسی این احتمال دوم را این‌جور توجیه بکند؛ مثلاً بگوید لاتبرجن نهی نیست، مضارعی است که تاء آن حذف شده است و واو را حالیه بگیرد بعد بگوید **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** درحالی‌که تبرجن ندارید. این ممکن است ولی احتمال آن قوی نیست.

این هم خلاف ظاهر است.

ظاهر آن است که دو جمله استقلال خود را دارند و هر کدام بار معنایی خود را دارند و قرینه بر اینکه اینها یک باشند و یک حکم و مضمون را افاده بکنند نیست.

احتمال سوم هم روشن است که اصل‌ عدم المجاز و عدم الکنایه است و همه اینها به شکلی به اصل تطابق ثبوت و اثبات و اراده استعمالی و اراده جدی برمی‌گردد.

هر یک از این سه احتمال در واقع خروج از قانون کلی عقلایی است.

۱- اصل عقلایی این است که الفاظ در مقام استعمال در معانی خود به کار می‌روند

۲- اینکه مقام ثبوت همان مقام اثبات است یا به عبارت دیگر اراده جدیه با اراده استعمالیه انطباق دارد.

# اصل اصول عقلایی

این دو اصلی است که روح بسیاری از اصول عقلایی دیگر است حالا لااقل بنا بر یک تفسیری که شاید ارجح باشد

۱- یعنی بسیاری از اصول عقلایی که در استظهارات به کار می‌بریم به این برمی‌گردد که اراده استعمالی تابع همان چیزی است که در وضع است و در قراردادهای عقلایی در استعمال الفاظ است.

۲- اراده استعمالی منطبق بر اراده جدّیه است، تطابق اراده استعمالی بر اراده جدی. یا تطابق اثبات کلام با ثبوت.

تطابق آنکه در مقام استعمال به کار می‌برد با آن که در اراده و انگیزه او هست. این دو اصل است که پشتوانه اصول متعدد است.

بنابراین این سه احتمالی که؛

۱- مقدمه‌ای برای تبرج است

۲- اینکه قرنَ با لاتبرجنَ مجموع است.

۳- اینکه قرنَ کنایه از عدم اختلاط باشد.

اینها کنار می‌رود بر اساس اصول عقلایی که گفتیم.

## احتمال چهارم

سراغ احتمال چهارم می‌رویم و احتمال چهارم این است که **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾**، در همین معانی ظاهر خود استعمال شده است و اراده جدی همین است اگر این را گفتیم معنای آیه این می‌شود که در خانه‌های خود باشید **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾**.

## اشکال در احتمال چهارم

این احتمال چهارم با یک مشکلی مواجه می‌شود. برای اینکه از یک طرف، این ظهور **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** را حفظ کردیم و به سمت کنایه و کذا و احتمالات قبل نبردیم

ظهور **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** به لحاظ ماده، یعنی در خانه خود باشید.

ظهور هیئت این است که واجب است که در خانه بمانید، علی الاطلاق، ظهور ماده در اطلاق است یعنی اصل این است که در خانه باشند مگر اینکه عناوین ثانویه پیدا بشود.

## تکرار مطلب

۱- ظهور هیئت در وجوب

۲- ظهور **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** در معنای چهارم

۳- ظهور این ماده در اطلاق که علی الاطلاق **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾**

اگر بخواهید این سه ظهور را حفظ بکنید، یک اشکال پیدا می‌شود و آن این است که یک ارتکاز تحقیقاً قطعی است که بیرون رفتن علی الاطلاق حرام نیست، حرمت ندارد، سنت و سیره جاریه بوده است که از زنان پیامبر تا سایر زنان در مرئی و منظر معصومین رفت و آمد می‌کردند، بیرون می‌رفتند. لااقل خانه اقوام می‌رفتند، این مستلزم رفت و آمد بوده است.

این سیره عقلاییه که مورد امضا است و شاید سیره متشرعه و این ارتکاز و مذاق، این یک ادله قوی است که نمی‌گذارد این ظهور را با حفظ این سه چهار نکته نگهداریم. گفته شود هم وجوب، هم معنای استقرار در خانه و هم علی الاطلاق، جمع این‌ها ممکن نیست.

## راه حل اشکال

راه حل این تعارض این سه ظهور با این ارتکاز و مذاقی که قطعی است (فقط عدم حرمت قطعی است و بیش از آن معلوم نیست) این است که از یکی از این ظهورها دست برداریم.

۱- اینکه بگوییم معنای قرنَ این نیست، معنای آن‌ عدم اختلاط و کنایه از چیزهای قبلی است.

۲- اینکه بگوییم اطلاق ندارد **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** مربوط به جایی است که خانم می‌خواهد بدون اذن همسر بیرون برود.

۳- یا این است که دست از ظهور قرنَ در وجوب برداریم.

به نظر می‌آید که این آخری اولی و اظهر است.

## تکرار مطلب

سه راه حل برای تعارض

۱- اینکه بگوییم این **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** اطلاق ندارد، مربوط به جایی است که زنی می‌خواهد بدون اذن شوهر بیرون برود. این حمل بر فرد نادر خیلی مستهجن است.

۲- اینکه بگوییم **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** معنای کنایی مراد است، یکی از آن احتمالات قبلی.

۳- این است که بگوییم هیئت ظهور در وجوب ندارد و یک استحباب است.

به نظر می‌آید اولی مستهجن است و دومی هم باید سراغ احتمالات قبل رفت و آن تصرف در آن‌ها و حمل آن‌ها بر یکی از آن معانی ابعد است، تا اینکه تصرف بکنیم در ظهور هیئت در وجوب.

این که هیئتی از امر در مستحب به کار برود این زیاد است.

# تفاوت راه حل دوم و سوم

فرق این دو آن است که اولی مستهجن است و فرق راه دوم و سوم این است که در قرنَ وقتی حمل بر استحباب می‌کنیم بنا بر آنچه حق است یا اظهر است، از یک اطلاق دست برمی‌داریم

ولی وقتی آن را کنایه می‌کنیم و مجاز می‌کنیم، اصل معنا را تغییر می‌دهیم یا از هویت مستقل این را برمی‌داریم.

به ویژه در قبل آن هست که **﴿قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾** و ظاهر این است که استحباب را می‌گوید.

ظهور امر در وجوب سه مبنای اصلی دارد، بیشتر از آن قابل تصویر است و آن این است که بعضی می‌گویند امر ظهور در وجوب دارد؛ بالوضع، بعضی می‌گویند باطلاق و مقدمات حکمت، بعضی مثل مرحوم آقا ضیاء می‌گویند به حکم عقل.

بیشتر به اطلاق تمایل وجود دارد و شاید هم اظهر باشد.

این نکته را ممکن است کسی سؤال بکند اینجا بیشتر بحث‌های الزامی بود.

جواب این است که در طرف عذاب، یضاعف له العذاب بود اما در طرف ثواب دارد که **﴿نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ﴾**، این شامل مستحبات هم می‌شود.

اگر این سیری که طی کردیم، مسائل متعددی که در این آیه بیان شد در این چهار پنج مسئله، به نظر می‌آید که **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾**  اظهر یعنی بهتر است که در خانه باشید، یک حکم رجحانی است، در خانه بودن برای زن ارجح است.

البته عناوین دیگری پیدا می‌شود که آن استحباب را به عنوان ثانوی تبدیل به وجوب بکند. در تنظیمات اجتماعی کاری است که آن را زن باید انجام بدهد، طبعاً این عنوان ثانوی است و این استحباب را کنار می‌زند.

این طبیعی است و لذا این‌جور نیست که اشتغال را بردارد یا جایی که تحصیل لازم است یا تحصیل غیر لازم ولی ارجح از این است، استحباب را می‌تواند بردارد.

اگر از این بگذریم شاید بین این معانی آن سوم که کنایه از عدم اختلاط باشد اولی باشد و اگر چهارم بگیریم یعنی جمله اختلاطات را می‌گیرد.

# مبحث پنجم

مرتبط با فراز بعدی است که می‌فرماید؛ **﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** در این فقره و فراز از آیه شریفه، به همان شکل، یک نگاه ابتدا و در مقام اول به مفردات آیه و سپس به مجموع و ترکیب جمله را بررسی می‌کنیم.

# بررسی مفردات آیه

## بررسی واژه تبرج

در مفردات یکی بحث تبرج است که دو بار در اینجا مورد کاربرد قرار گرفته است؛ یک بار لَا تَبَرَّجْنَ و یک بار هم تَبَرُّجَ به شکل نهی و مصدر از باب تفعل همان برَجَ و از مصدر برج.

در معنای این ماده تقریباً هیچ بحثی نیست و یک امر واضحی است برَجَ از برج به معنای ظهر آمده است، بَرَجَ یعنی ظَهَرَ، منتهی یک ظهور واضحی است.

بَرَجَ، یعنی ظَهَرَ و ارتفعَ یک ظهور واضح و برجسته‌ای است. بُرج هم به این دلیل گفته می‌شود چون در میان ساختمان‌ها برج به جهت ارتفاع و شکل یک ظهور ویژه‌ای دارد.

ظاهراً یک ظهور مقداری متمایز است، نه مطلق ظهور.

وقتی در باب تفعل می‌آید، این‌جور در همه لغت‌ها که تبرجت المرأه، اظهرت، زینت‌ها و محاسنها، در بعضی جاها للاغیار است. اصل آن ظهور و بروز است وقتی درباره زن به کار می‌رود این ظهور و بروز در زینت و محاسن است همان که در آیه شریفه ابداء هست که **﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾**[[1]](#footnote-1)، ابداء زینت، زینت هم آنجا بحث شد که اعم از زینت داخلی و خارجی است. زینت طبیعی و زینت عارضی و عرضی است.

هم زینت‌های عارضی را می‌گیرد و هم خود اعضاء و جوارح زن را می‌گیرد چون آن‌ها هم به نحوی محاسن است.

در این لغت اینجا هست که اظهر زنیتها و محاسنها، مقصود زینت عارضی است و هم موی سر و آنچه از اعضاء به شمار می‌آید.

سؤال: زینت در معنای تبرج هست؟

جواب: باید بگوییم هست، اگر در لغت دو معنا است، یکی تبرج، یعنی ظهور برجسته، آمدن حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در مسجدالنبی و ایراد آن خطبه، آن هم به یک معنای خیلی عام، یک نوع ظهور و بروز است ولی یک تبرج مستحسن است.

منتهی ظاهراً این لغت به تدریج معنای ثانوی پیدا کرده است

به عبارت دیگر؛ ظهر و ارتفع معنای اصلی است و تبرج هم تابع آن هست و معنای اصلی شاید مطلق باشد، یعنی ظهور و بروز نمایان.

منتهی این ظهور و بروز نمایان یک نوع مستحسن دارد و یک نوع غیر مستحسن دارد؛ یک ظهور و بروز مستحسن آن است که حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها در مسجد داشت یا حضرت زینب در مواقعی داشت.

یک بروز و ظهور غیر مستحسن هست که به مسائل شهوانی و امور حیوانی برمی‌گردد و اظهار محاسن برای تحریک و چیزهای غیرعقلانی و عقلایی است.

معنای اصلی ماده به احتمال قوی مطلق است، ولی بعید نیست که به تدریج منتقل به یک معنی ثانوی شده است.

یعنی اظهرت زینت‌ها و محاسنها للاغیار، بیشتر زینت و محاسن جسمانی است، نه اینکه کسی سخنرانی می‌کند یا اینکه جمع بزرگی در راهپیمایی می‌آیند که تقویت شعائر دین است.

این دو معنای مطلق و مقید است، یا این که معنا همچنان مطلق است تبرج، هر نوع ظهور و بروز نمایانی را می‌گیرد، چه در قالب یک راهپیمایی درست، چه در قالب یک شو که همراه با مسائل شهوانی است. هر دو را می‌گیرد.

## حاصل سخن

مفهوم تبرج را می‌شود به معنای مطلق گرفت، حالا قید تبرج مذموم از جاهلیت در بیاوریم، ممکن است بگوییم در خود تبرج این معنای دوم مقصود است یعنی اظهار محاسن و زینتی که در امور غیر شعائر و امور درست است.

احتمال قوی دارد که اظهر محاسنتها و زینتها متاخراً پیدا شده است، یعنی تحت نگاه شرعی این‌جور معنای خاصی پیدا شده است، شاید معنای لغوی همان ظهور و بروز نمایانی باشد که اعم از خوب و بد باشد.

پس لاتبرجنَ دو معنا شد،

۱- اینکه ظهور و بروز مطلق باشد اعم از آنکه جنبه‌های شعائر و اغراض مستحسن دارد.

۲- یا آنکه جنبه‌های شهوانی و امثال اینها دارد.

احتمال دوم در معنای تبرج

این است که تبرج یعنی همین نوع دوم، اظهرت زینت‌ها و محاسنها که در لغت آمده است با این سازگارتر است.

سؤال:

جواب: نکته ایشان این است که مؤیدی بر احتمال اول قرار می‌گیرد.

حضرت فرمود این کار عایشه تبرج بود، تبرج الجاهلیه، اینکه لشکر تجهیز کرد و در برابر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه کارزاری به پا کرد، می‌گوید این یک تبرج جاهلیت است، کار عایشه که امر مذموم و خودنمایی و ظهور و بروز اجتماعی بود، نه در یک مسئله شهوانی و حیوانی، بلکه در یک مسئله سیاسی غلط که این آیه بر آن تطبیق داده شده است.

این نشان می‌دهد که همان معنای اول درست است که مطلق است یا اینکه آن نباشد، خیلی وقت‌ها در روایات در یک معنا تعمیم می‌دهد.

بنابراین در تبرج دو معنا است؛ عام و خاص، هر کدام شواهدی دارد.

## بررسی واژه الجاهلیه

مفرد بعدی جاهلیه با قید الاولی است، جاهلیه اسم فاعلی است که منسوب به اسم فاعل است و جاهلیتی هم که اینجا گفته می‌شود همان‌طور که سابق در آیه شریفه **﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾**[[2]](#footnote-2)، گفته شد که جهل دو معنا دارد؛ یکی مقابل علم، یکی هم مقابل حکمت.

اینجا معمول همان مقابل حکمت است، نه جهل مقابل علم، جهل مقابل حکمت با نکات و دقائقی که آنجا گفته شد.

از نظر ادبی، اینجا حتماً یک موصوف محذوفی دارد؛ تبرج به جاهلیت اضافه شده است، جاهلیت الجاهلیه است، چیزی که منسوب به جاهلیت است، آداب و سنن جاهلی، یا الحیاة الجاهلیه. زندگی جاهلی، الفترة الجاهلیه.

بنابراین دو نکته در جاهلیت است؛

۱- اینکه جهل مقابل حکمت است نه مقابل علم.

۲- اینکه محذوفی هست که موصف این است و این به آن نسبت داده می‌شود.

## بررسی واژه الْأُولَیٰ

راجع به الاولی خیلی بحث شده است که اولی یعنی بین دوره حضرت آدم تا حضرت ابراهیم. بعد از حضرت ابراهیم، یا بعد از حضرت موسی یا عیسی، دوره‌های متفاوتی که دوره‌های افول آن موج رسالت بوده است و جهت‌گیری‌های عمومی جامعه به سمت گناه و آلودگی بوده است، مقصود جاهلیت اولی است.

آن که مسلم است اولی یعنی قبل از اسلام، منتهی این قبل از دوره‌هایی از زمان حضرت آدم گرفته شده و احتمال داده شده ‌است تا آنکه علامه طباطبایی احتمال می‌دهند که جاهلیت اولی یعنی فترت یک‌صد ساله یا دویست‌ساله‌ای که قبل از بعثت بود که در نهج‌البلاغه هم راجع به آن خیلی داد سخن داده شده است.

شاید بشود گفت اولی اینجا مقابل بعد از اسلام است، هر چه بوده است از جمله فترت متأخر، جاهلیت اولی آن جاهلیت قبل از اسلام است هر وقت باشد از جمله آن فترت متصل به ظهور اسلام

در مقابل آن جاهلیتی که بعد از اسلام پیدا می‌شود که جاهلیت بعد از اسلام فرق می‌کند که ممکن است این باشد.

نکته مهم این است که در بعضی جاها وقتی جاهلیت اولی را معنا می‌کنند می‌گویند جاهلیت اولی یکی از شاخص‌ها و قوائم و عناصر اصلی آن لاابالی‌گری در روابط زن و مرد است و عیاشی و شهوت‌رانی بوده است.

1. - سوره نور، آیه 31 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره حجرات، آیه 6 [↑](#footnote-ref-2)